بیرون از معنا

شعر هومر به مثابه بنیادهای یک فرهنگ

◆ سید عبدالرحیم لاری

«دلبستگی و احترامی که از کودکی به هومر داشته‌ام نگذاشته است آنچه را درباره او می‌اندیشم فاش بگویم. با این همه امروز ناچارم مهر سکوت را بشکنم زیرا هر چند او نخستین آموزگار و پیشوای شاعران تراژدی‌نویس است ولی در نظر ما هیچ فرد انسانی برتر از حقیقت نیست.»[1]

افلاطون با این کلمات به صراحت هومر را نام می‌برد تا کسی را نشان داده باشد که بیش از هر کس دیگر در فن تقلید زبردست بوده و باعث دور شدن دیگران از حقیقت شده است. آیا هومر همان کسی نیست که در «کتاب سوم» سرینه از وی نام برده شده و افلاطون او را از مدینه خود بیرون انداخت؟ آیا هومر همان کسی نیست که در محاوره ثایتتوس به او اشاره شده که به عنوان سر قافله افلاطون به حرکت موضوع را سلسله در حد «فهم کفشدوزان» بیان کرده است؟[2] در آخر، هومر همان کسی نیست که بنا به نظر افلاطون در جنگ کهن میان شعر و فلسفه برابر جناب فیلسوف ایستاده است؟[3] پرسش‌هایی از این دست اندک‌اند که راهنما به آن تصویری خواهد شد که افلاطون برای ترسیم فیلسوف و در پیوند با این برای فلسفه به عنوان طریقت حیات انسانی مدنظر دارد. پاسخ به این پرسش‌ها هر چه باشد، حداقل این نکته مسلم است که هومر در نظر افلاطون تنها یک فرد و شاعری نیست که به عنوان مثال می‌توان از آن یاد کرد تا بنوان به تصور نمونه مطلوب قیاس و فلسفه دست یافت.

طرح مسأله افلاطون را می‌توان در پیش از وی و از کروفانوس پیگیری کرد. آن هنگام که او هومر را نام می‌برد و همگان را آموخته از وی می‌داند البته آموختن آن نسبت‌هایی به خدایان که ننگین و سرزنش‌آور است.[4] افلاطون همانند کسنوفانس، هومر را یک سرآغاز می‌داند و البته در این نامیدن چیزی بیش از سرآغازی مد نظر دارد که زمانی به وقوع پیوسته و اکنون تنها یادی از آن به یادگار مانده است. سرآغاز در بیان وی بیش از معنای شروع به معنای بنیاد آنچه وجود دارد است. در حقیقت بیهوده نیست که افلاطون هومر حماسه‌سرا را پیشوای تراژدی‌نویسان بداند چرا که او بنیاد فرهنگی است که حتی در هنر آتن دموکرات نیز باز پیشوا هم اوست.

هومر آنگاه به عنوان مربی یونان معلوم می‌شود که بدانیم «هنوز سرزمین هلاس از ایلیاد و اودیسه در برنامه‌های درسی خود استفاده می‌کردند و کسی تربیت یافته تلقی نمی‌شد اگر چیزی از این دو اثر شعری عظیم نمی‌دانست.»[5] توجه به نقش هومر در شکل‌گیری روح و فرهنگ یونانی بر اهل‌شناسی درک آن مبانی‌ای است که شناخت تمام ابعاد حیات معنوی یونانی به آنهاست. شاید در میان ما کسانی باشند که «ایلیاده و اودیسه» را تنها در حد اثر حماسی صرف بشناسند و شاید کسانی را نتوان یافت که با وجود ادعای آشنایی به فلسفه افلاطون و ارسطو بپندارند که شعر هومری را آن اندازه نیست تا حتی ارزش ترجمه را داشته باشد اما مسلم است که چنین کسانی روایت هومری از نبرد ایلیاد و نسبت خدایان با انسان‌ها را در حد روایت‌های کودکانه و حتی نابخردانه تصور کنند. تمام چنین تلقی‌هایی بیش از آنکه برخاسته از سادگی باشد سرزده از ناآگاهی به حیات معنوی یونان است که به آنان اجازه می‌دهد تا چنان پندارهایی را بیافرینند و بر دور خویش بیفکنند. معلوم نیست که چگونه می‌توان محاوره‌های از افلاطون را خواند و ادعای فهم آن را داشت بدون آنکه مبنای‌های فرهنگی آن را شناخت. به هر روی، جا دارد بیش از بحثی مختصر در مورد هومر، نگاهی به ترجمه‌های موجود از اثر عظیم وی انداخته شود تا دیده شود با داشته‌های فارسی راهی به هومر می‌توان گشود.

ترجمه‌های فارسی ایلیاد و اودیسه

اکنون، آن ترجمه از ایلیاد و اودیسه به فارسی در دست است که یکی از مرحوم سعید نفیسی و بازگشته به سال ۱۳۲۷ هجری است و دومین از دکتر میرجلال‌الدین کزازی و بازگشته به ۱۳۷۷. بی‌شک، اقدام این دو بزرگوار در دست زدن به بزرگ‌ترین متن ادبی مغرب‌زمین همیشه قابل تحسین و تمجید بوده و هر گونه نقدی را باید در حد بررسی برای جستن و بازیافتن به بیش از این دانست و نه از برای یافتن تقصیری در خدمت شایسته این دو.

در مقام مقایسه این دو ترجمه آنچه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد زبان فخیم‌آرایسته‌ای است که دکتر کزازی در ترجمه خود پیش چشم داشته است. گذشته از چند قصور در ترجمه ایشان[6]، می‌توان به انصاف گفت که نسبت به ترجمه مرحوم سعید نفیسی چنان زبانی یافته که خواننده بتواند با اقرائت آن دریابد با سرودهای حماسی روبه‌روست تا داستان سرایی روایت گونه از واقعه‌ای بس دیرین. این مزیت باعث شده تا آن کدورتی بزرگ ترجمه مرحوم نفیسی، که از اصل باعث می‌شد ترجمه نشانی از سروده هومر نداشته باشد، در این ترجمه برطرف شده باشد.

دکتر کزازی در دیباچه ترجمه خود از ایلیاد با اشاره به نبود هیرگردانی سخته و ستوار از این اثر به زبان فارسی، آن را با شاهنامه فردوسی مقایسه کرده و در چند کلمه چنین فضاوت می‌کند: «هیچ گمان و گزافه ایلیاد و اودیسه و اندیشه همتا و همپالای آن نمی‌تواند بود و در سنجش با آن فر و فروغی نمی‌تواند داشت.» گویا خوش داریم داشته خویش را همواره بیش از دیگری بپنداریم بی‌توجه به آنکه چنین فخر داشتنی چه جایی داشته باشد و چه حاصلی به بار آورد و اینکه آیا حتی می‌توان با این توقع رضی به درک هیچ مبنایی یافت یا نه.

در ترجمه دکتر کزازی، بارها از واژه مینوی به عنوان صفتی برای خدایان یا کسی چون آخیلوس استفاده شده است. همین نمونه شکی برمی‌انگیزد که ترجمه بنا به کدام فرهنگ قرائت می‌شود: یونانی یا ایرانی؟ آیا می‌توان هیچ خدا یا انسانی را در اندیشه یونانی به این صفت تصور کرد یا آنکه ترجمه بیش از بیان اثری از آن اندیشه، گویای جهان معنای دیگری است؟ بحث مفصل است اما تردید بجاست و حداقل درنگی در اندک توجه به آن جهان معنا بی‌جا نخواهد بود.

هومر و بنیان‌های جهان معنای یونان

در ایلیاد، حماسه به نقل نبرد تروا و در اودیسه سرگذشت و عاقبت اودیسئوس می‌پردازد. در یکی هر آنچه می‌گذرد در حول تروا و دشت روبه‌روی آن تا ساحل دریاست و در دیگری - در کاشانه اودیسئوس، ایتاکه و دریا - تا برقراری قانون و عدالت در ایتاکه در جریان است. یکی بر اساس پهلوان سرایی یا ساگا[7] است و دیگری بر اساس حکایت گویی یا مرخن[8] است. به عبارت دیگر، در یکی جهان‌بینی و انسان‌شناسی مبتنی بر آن پی‌ریزی شده و در دیگری تربیت در چنین جهان‌شناسی و انسان‌شناسی. از این رو، در این دو سروده هومر می‌توان از زوایای گوناگون بنیان‌های جهان معنای یونان و البته تمدن مغرب‌زمین را بررسی کرد اما آنچه در خور نوشتار حاضر است اشاره‌ای کوتاه اما در حد خود ژرف به آن بنیان‌هاست.

در سرود نوزدهم بیت ۴۱۷، آخیلوس با دو اسب خود - خانتوس و بالیوس - سخن می‌گوید. خانتوس و بالیوس همچون خود آخیلوس از تبارهای نامیرا برخوردارند. آخیلوس از آن دو اسب می‌خواهد چنان نکنند که پاتروکلوس را تنها گذاشتند. هر اسبا خانتوس با قدرت سخن می‌گوید و از این رو خانتوس پاسخ آخیلوس را می‌گوید به ناگاه و پس از سخن گفتن اسب، اریني‌ها[9] کور از سخن گفتن بازداشتند. سخن گفتن اسب به توان از هرا و منع از آن به اریني‌ها در این واقعه بنیانی را بیان می‌کند که قبل از هر چیز متکی به افق نظری نسبت به موجود و حدود فعلیت آن است. هومر با این واقعه افق نظر را مشخص می‌کند که پس از وی جهان‌شناسی یونانی بنا بر آن شکل می‌گیرد.

شاید بهترین نمونه‌ای که می‌توان ذکر کرد قطعه‌ای از هراکلیتوس است که به خوبی نشان می‌دهد آنچه هومر وضع کرده چگونه در اندیشه کسی چون هراکلیتوس پای بست یافته است. هراکلیتوس در قطعه ۹۴ می‌گوید: «خورشید از اندازه خود تخطی نمی‌کند زیرا اریني‌ها او را در می‌یابند آن مأموران دیکه (عدالت).»[10] در این قطعه اریني‌ها به روشنی همان نقشی را دارند که هومر پیش از این برای آنها تبیین کرده بود.

خانتوس هر چند که به مدد هرا به زبان انسان سخن می‌گوید اما باز انسانی بیش نیست و شایسته نیست تا چنین فعلی از او سر زند همچنان که خورشید در نظر هراکلیتوس اندازه‌ای دارد که فعلی‌اش بنا به همان اندازه است. نه خانتوس و نه خورشید و نه هیچ موجود دیگری در این جهان معنا از حق را ندارد تا از اندازه خود پا فراتر گذارد. آنچه باز دارنده است و هر موجودی را در اندازه خود نگه می‌دارد اریني‌ها هستند. آن وجه از طبیعت که هر تخطی را به سزای خود می‌رساند با حفظ موجود در اندازه خود است که عدالت برقرار شده و اصل نظم در طبیعت حفظ می‌شود. روشن است که جهان‌شناسی‌ای که در هراکلیتوس بیان می‌شود و حتی پس از وی در دیگر اندیشمندان یونانی دیده می‌شود با سرود هومر پی‌ریزی شده است.

هنگامی پی‌ریزی این بنیاد جهان‌شناسی از سوی هومر بهتر فهمیده می‌شود که به فعلی دقت شود که وی برای عمل اریني‌ها ذکر می‌کند. او فعل اسخئون (eschethon) را برای عمل اریني‌ها ذکر می‌کند که صرف‌آ برپست از فعل اخو (echo) است. یکی از معانی این فعل باز داشتن و ممانعت کردن است اما معنای اصلی و شایع آن داشتن، نگه داشتن و تسلط داشتن است. در حقیقت اریني‌ها در بیان هومر تنها خانتوس را از سخن گفتن به زبان انسانی باز نمی‌دارند بلکه هر اسبی او را در همان چیزی که هست - یعنی حد و اندازه یک اسب - نگه می‌دارند و به این دلیل بر او و آنچه هست تسلط و حاکمیت دارند.

در حقیقت سه عامل اریني‌ها در سرود هومر شناختی از جایگاه و موقعیت موجود در طبیعت را بیان می‌کند که می‌تواند نشان دهد چرا یک موجود باید آن چنان که هست باشد. در این جهان‌شناسی ۲ عمل هرا و اریني‌ها دو سوی تضادی را نشان می‌دهد که یک موجود با تخطی از حدود خود و بازگشت به آن انجام می‌دهد و از این رو، تعادل بنیادین خود را باز می‌یابد.

ایلیاد و اودیسه نه سرودی در وصف حماسه‌های پهلوانی و نه نقل و حکایت ماجراجویی شخصی در عهد عتیق است. این دو اثر، بیش از هر وصف و توضیحی پی‌ریزی مبانی یک جهان معنایی است که بر اساس آن، تمدن مغرب‌زمین برآمده و همواره وضع بنیادین خود را حفظ کرده است. به این دلیل، حتی شناخت کسی چون افلاطون هم با وجود آن نقد و چرخ‌هایش به هومر، باز به شناخت آنچه در این دو اثر تعیین شده بستگی دارد و باید اصولی را که در آنها وضع شده با دقت و تأمل به دست آورد. ◆

پی‌نوشت‌ها

۱- افلاطون، جمهوری، کتاب دهم، ۵۹۵

۲- افلاطون، ثایتتوس، ۱۸۰

۳- جمهوری، کتاب دهم، ۶۰۲

4 - Die Fragmente der Vorsokratiker, II, S. 1331

5-God, Man and State, P. 170

◆ برای سرودهای می‌توان به ۲ مورد در سرود دوم و چهارم از ترجمه ایلیاد اشاره کرد که در اولی جای پدر (خروسس) و دختر (خروسه) اشتباه گرفته شده و در دومی هرا به جای هبه اشتباه گرفته شده است.

7-Saga

8-Marchen

9- Erinyes

10-Die Fragmente der Vorsokratiker, II, S. 172